

## آیا بین تسلیم شدن دکتر حشمت و حاج احمد کسمایی تفاوتی وجود دارد؟!

(تابویی که باید بر آن غلبه کرد!)

ناصر عظیمی

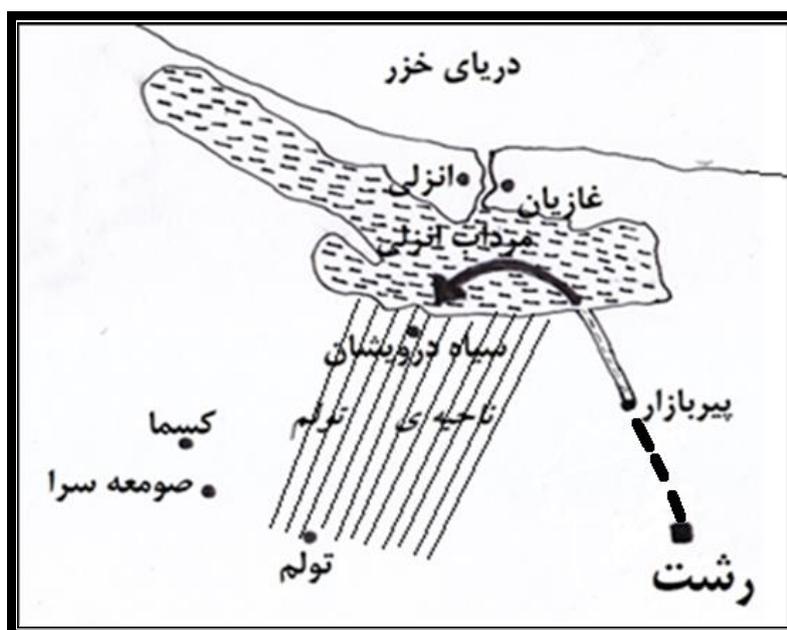
### طرح مساله

دکتر ابراهیم حشمت و حاج احمد کسمایی از رهبران اصلی جنبش جنگل تقریباً در «زمانی واحد» آری در زمانی واحد خود را تسلیم دولت و ثوق الدوله کردند و از تشکیلات جنگلیان کنار کشیدند. اما چنان که می دانیم داوری واحدی در خصوص تسلیم شدن این دو شخصیت بر جسته ی جنگلیان وجود ندارد. از همان آغاز گفتمان یا دیسکورسی شکل گرفت که در آن تسلیم شدن حاج احمد خیانتی نابخشودنی تلقی شد اما در مقابل تسلیم شدن دکتر حشمت نه فقط خیانت محسوب نمی شد بلکه به اتفاق اعدام او را شهادت نامیدند و او را یکی از شهیدان برجسته ی جنبش جنگل به حساب آوردند و بعدها روایت رسمی نیز همین گفتمان را زنده نگهداشت و مراسم های آئینی متعدد برای او برگزار کرد و می کند و نام او را نیز می توان بر سر هر کوی و برزن دید. این روایت از همان آغاز به «دیسکورسی» رسمی بین جنگلیان تبدیل شد که به مثابه ی یک «تابو» کسی جرات به پرسش گرفتن آن را نداشت و تا جایی که می دانم هنوز هم ندارد. در این مقاله ی کوتاه می خواهیم ببینیم به طور کلی تسلیم شدن حاج احمد و دکتر حشمت در چه شرایط سیاسی اتفاق افتاده است؟ آیا تفاوتی بین اقدام دو شخصیت وجود داشته است؟ اگر وجود نداشته چرا تا این حد بین دو شخصیت تاریخی این همه تفاوت قائل شده ایم؟ لازم است یادآوری کنم که این نوشته قبلن در سالگرد مرحوم دکتر حشمت در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۷ که توسط سازمان اسناد و کتابخانه ی ملی رشت در سالن خاتم الانبیا ی رشت بر گرا شد توسط نگارنده ارائه شده است و اکنون با بسط آن سخنرانی ولی با مضمون واحد در اینجا ارائه می شود.

### زمینه هایی که مسبب تسلیم شدن دو شخصیت شد

چنان که می دانیم دکتر حشمت یکی از شش نفر هسته ی اولیه ی یک گروه چریکی به رهبری کوچک خان بود که صبح روز ۲۰ مرداد ۱۲۹۴ خورشیدی که گیلان در اثنای جنگ اول جهانی در اشغال روسیه ی تزاری بود و به قصد مقابله با اشغال گری از رشت حرکت کردند و به جنگل های تولم رفتند. «اوسینکو» یکی از برجسته ترین اعضاء کنسولگری روسیه ی تزاری در رشت که ارتشی از خبر چینان از هر قشر و طبقه ای در اختیار داشت به صورت دقیق این حرکت شش نفره را در یادداشت های روزانه ی خود گزارش کرده است: «امروز [۲۰ مرداد ۱۲۹۴] خبر رسید که صبح قبل از طلوع آفتاب میرزا کوچک خان به همراه ابراهیم حشمت، [میر] احمد مدنی، سیدعبدالکریم و میرزا ابولقاسم و یک تفنگ ساز که نامش یافته شده و رضا سرابی صدایش

می‌کنند، رشت را به سوی بندر پیربازار ترک کرد. خبرآور من گفت آن‌ها حدود ظهر به بندر پیربازار رسیدند و با قایق از مرداب گذشتند و در آن سوی مرداب راهی تولم شده و غروب به سیاه‌درویشان رسیدند» (اوسینکو: ۱۷۹). در نقشه ی (۱) حرکت کوچک خان و دکتر حشمت و یاران معدودشان از رشت به تولم نشان داده شده است. بنابراین دکتر حشمت از یاران اولیه و از هسته ی اولیه ی جنبش جنگلیان محسوب می شد ولی حاج احمد کسمایی اگر چه از نظر اهمیت در تشکیلات جنگل دست کمی از دکتر حشمت نداشت و بعدها حتی یکی از دو نفر شخصیت های برجسته ی تشکیلات جنگلیان در غرب گیلان محسوب می شد، اما جزو گروه شش نفره ی اولیه نبود. این را از این نظر یادآوری کرده ایم که نقش مهم دکتر حشمت را یادآوری کرده باشیم و بگوییم که جدایی او نیز نمی توانست چندان در تشکیلات جنگلیان بی اهمیت بوده باشد. به ویژه این که او به هنگام تسلیم شدن به دولتیان در راس تشکیلات جنگل در شرق گیلان قرار داشت.



نقشه ی ۱. مسیر حرکت گروه شش نفره ی اولیه ی جنگلیان به رهبری کوچک خان و دکتر حشمت از رشت

برای کوتاه کردن بحث ضرورت دارد که زمینه های پیدایش تسلیم شدن این دو شخصیت را به اختصار تمام مورد بحث قرار دهیم. از این رو از بسیاری از حوادث غیر مهم در این رابطه صرفنظر می کنیم و پس از پا گرفتن تشکیلات جنگلیان و فراز و فرود بسیار به بهار و تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی می رسیم که تحولات بزرگی برای جنگلیان در این سال اتفاق افتاد و به باور ما زمینه های تسلیم شدن حاج احمد و سپس دکتر حشمت از آن جا شروع شد.

اما قبل از فرار رسیدن سال ۱۲۹۷ خورشیدی، در سال ۱۹۱۷ دو انقلاب بزرگ در روسیه اتفاق افتاد که نیروهای اشغال گر روسیه ی تزاری در گیلان را متزلزل و برای جنبش جنگل فرصتی تاریخی فراهم کرد. پیش از این وقایع انقلابی، جنبش جنگل به طور کلی یک جنبش ضد اشغال بود اما بعد از این، جنبش جنگل هدف های انقلابی نیز برای خود تعریف کرد. از این رو در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (بهمن ۱۲۹۵ خورشیدی) و به ویژه در اکتبر ۱۹۱۷ (آبان ۱۲۹۶ خورشیدی) که بلشویک ها دولت موقت منشویکی را برانداختند و طی دستوری به قوای روسی مستقر در گیلان اعلام کردند که باید به روسیه برگردند، برای

جنگلیان شرایط کاملن جدیدی پدید آمد. قوای روسی در پی این اعلام دولت انقلابی بلشویکی که هنوز اقتدارش را به کرسی نشانده بود به دو دسته تقسیم شدند. یک گروه که به حمایت دولت انقلابی برخاسته بودند به روسیه بازگشتند اما گروه دیگر از اطاعت سرباز رند و چون حضور آن ها در گیلان موضوعیت نداشت به قزوین و همدان عقب نشینی کردند و در کل مورد حمایت انگلیسی ها و تحت امر آنان قرار گرفتند. در چنین شرایطی بود که جنگلی ها از خلاء قدرت در مرکز استان بهره بردند و شرق و غرب گیلان را به تصرف خود درآوردند. بنابراین در بهار سال ۱۲۹۷ خورشیدی گیلان در مجموع در دست جنگلیان بود. دکتر حشمت در شرق گیلان و کوچک خان در مرکز یعنی رشت و غرب گیلان یعنی فومنات رهبری تشکیلات جنگلیان را به عهده داشتند.

تا جایی که می دانیم از خرداد ۱۲۹۷ تا مرداد همین سال در درون تشکیلات جنگل تحولات مهمی روی داد که در آن در مجموع از قدرت حاج احمد کسمایی کاسته شد و شاید بتوان گفت که به کلی اقتدار او در تشکیلات جنگل فرو ریخت. واقعیت آن است که بین حاج احمد کسمایی و کوچک خان پیش از جدایی در اواخر سال ۱۲۹۷ خورشیدی، اختلافاتی در دیدگاه آن ها به هدف های جنبش جنگل بروز کرده بود که به تدریج در درون تشکیلات جنگل به نفع کوچک خان رقم می خورد و همین تحول بود که به ناگزیر ادامه ی مبارزه را در چارچوب تشکیلات پیشین جنگلی ها برای حاج احمد کسمایی بی انگیزه می کرد. اختلافات به گونه ای پیش رفت که در دوره ی اول جنبش جنگل، کوچک خان و اطرافیان او اردوگاه نظامی را از کسما، یعنی مکانی که حاج احمد در آن از اقتدار بیشتری برخوردار بود، دور کرده و در گوراب زرمیخ مستقر ساختند و همین امر موجب گله و شکایت بیشتر حاج احمد و پیروانش شده بود. به نظر می رسد که جناح حاج احمد کسمایی در تشکیلات جنگل که بیشتر به بینش سنتی «هیئت اتحاد اسلام» نزدیک بود، تقویت گوراب زرمیخ نشینان را که به میزان زیادی به مرکزیتی برای مشروطه خواهان مدرن بدل شده بود، به گونه ای کاهش اقتدار بخش سنتی تشکیلات جنگل ارزیابی می کردند.

وضعیت سازماندهی تشکیلات جنگل در کسما که زیر نظر حاج احمد کسمایی بود در چارچوب ساختار سنتی، فاقد نظم و دیسیپلین مدرن بود و شباهت بسیاری به سبک اداره ی یک هیئت آیینی داشت و چنین ساختاری ظرفیت لازم برای جذب مشروطه خواهانی را که از کوره ی گدازان انقلاب مشروطیت (به ویژه آنانی که از مبارزه ی ضد استبدادی سقوط محمدعلی شاه و حمله به تهران عبور کرده بودند) را ندا شت. سعدالله درویش می گوید که حاج احمد در مقابل تقاضای کوچک خان مبنی بر آموزش مدرن نظامی مجاهدین زیر فرمان حاج احمد در تشکیلات نظامی گوراب زرمیخ که به سبک مدرن سازمان یافته بود، مقاومت می کرد: «در کسما که مرکز حاجی احمد کسمایی [بود] و عده ای مجاهد با خود داشتند و هر قدر مرحوم میرزا اصرار داشتند که مجاهدین کسما به مدرسه ی نظام [در گوراب زرمیخ] بیایند، حاجی احمد قبول نمی کرد... در مدرسه ی نظام گوراب زرمیخ به تمام نفرات و صاحب منصب ها شام و نهار داده می شد. آشپزخانه مفصلی داشت...» (درویش: ۷۱).

ابراهیم فخرایی در زمینه ی این جدایی گزینی تشکیلاتی می نویسد: «مجاهدین چریک کسما (طرفدار حاج احمد) از میرزا بد می گفتند که چرا مثلاً در گوراب زرمیخ اقدام به تاسیسات نظامی نموده و به کسما توجهی ندارد و چرا افراد غیر محلی را به کار مسلط ساخته، خودی ها را فراموش کرده است و این قرینه است بر این که مصمم است دست مجاهدین قدیمی را از کارها کوتاه کند. دسته جات نظامی [در گوراب زرمیخ] نیز به نوبه خود ایراد می گرفتند که چرا حاجی احمد و اعوانش تابع نظم و دیسیپلین نمی شوند و مایلند در شرایط عهد بوق بمانند، در حالی که دنیا رو به توسعه و تکامل است و جنگل هم باید خواه ناخواه از جبر تاریخ و ناموس تکامل پیروی کند» (فخرایی، ۱۳۵۷: ۱۷۳). نکته در همین جاست: غیر محلی ها به جای خودی ها، کوتاه کردن دست مجاهدین قدیمی توسط تازه واردان، فقدان نظم و دیسیپلین و بالاخره از همه مهمتر ماندن در عهد بوق!

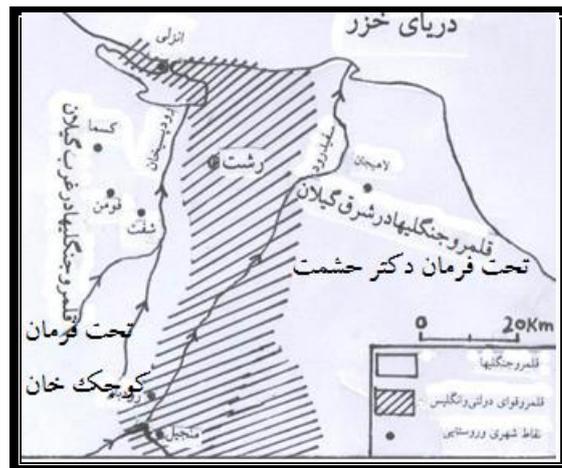
به باور ما یکی از دلایل اصلی این اختلاف را باید در نیروهای اجتماعی جستجو کرد که در طرف کوچک‌خان جمع شده بودند و طرفداران حاجی احمد به قول فخرایی آن‌ها را **غیرمحلّی و غیرخودی** می‌نامیدند. کسانی که در طرف حاج‌احمد قرار داشتند به‌طور عمده منشاء روستایی و سنتی داشته و آمال و آرزوها و برنامه‌های مشخصی را برای جنبش جنگل دنبال می‌کردند، در حالی که در طرف کوچک‌خان بیشتر یک تفکر شهری و نسبتاً متجدد با اهداف مشروطه‌خواهی مدرن و حتا می‌توان گفت با حضور میرزا حسین خان کسمایی در کنار کوچک‌خان و نقش مهم او در این سمت‌گیری، گرایشی از اجتماع‌یون عامیون شکل گرفته بود که در آن بیشتر رشتی‌ها و تهرانی‌ها ایفای نقش می‌کردند. این واقعیت توسط بهاء‌الدین املشی عضو برجسته‌ی هیئت اتحاد اسلام، یعنی گروه اصلی بنیانگذار جنبش اولیه‌ی جنگل که ناظر بر این تغییر و تحولات بوده و در این اختلاف بیشتر خود را در جناح حاج‌احمد کسمایی یافته به روشنی بیان شده است: «طرفداران میرزا کوچک اغلب تهرانی و رشتی و در احزاب سیاسی کار کرده بودند» (املشی: ۲۳۶).

بهاء‌الدین املشی (معروف به میزان) که خود یکی از اعضای اصلی جنگلی‌ها و هیئت اتحاد اسلام بود، آن‌گونه که خود می‌گوید، احتمالاً در اواخر بهار سال ۱۲۹۷ خ، در اثر گرفتاری‌های شخصی، دو ماه از کسما و گوراب‌زرمیخ، یعنی مرکز اصلی جنگلیان، دور بوده و زمانی که پس از دو ماه دوباره به کسما بازمی‌گردد، تحولات بسیاری را در همین مدت دو ماه در نیروهای اجتماعی و سیاسی و ساختار نهادی تشکیلات جنگلیان مشاهده می‌کند که او آن را «**به‌کلی برخلاف سابق**» می‌نامد. از آنجایی که املشی در این زمینه با حاج‌احمد هم‌نظر نشان می‌دهد، می‌توان گفت که این تحولات به قول او «به‌کلی برخلاف سابق» همان تحولاتی است که حاج‌احمد کسمایی هم آن را برنمی‌تابیده و روند جنبش جنگل را با آرزوهای اولیه‌ی خود که جدّ و جهدی فراوان برای سازماندهی آن در کسما داشت، همسو نمی‌دید. املشی با بیان این تغییرات در درون تشکیلات جنگل، به تنه و طعنه‌ای تلخ و گزنده از آن یاد می‌کند: «بعد از دو ماه [از اواخر خرداد ۱۲۹۷ خ] دوباره به‌وسیله‌ی انوشیروان خان طالش که از طرف جنگل نایب‌الحکومه‌ی لنگرود و رانکوه بود به کسما احضار شدم و وضع کسما را به‌کلی برخلاف سابق دیدم. جمعی مردم خلق‌الساعه، فرزندان روز که در همه‌ی زمان دور دیگ آش پخته جمع می‌شوند و پزندگان‌اش را گرفته و محروم می‌کنند. در کسما و گوراب‌زرمیخ (دو مرکز نفوذ حاج‌احمد و میرزا کوچک) جمع شده، سنگ محبت میرزا کوچک و دسته‌ی دیگر سنگ محبت حاج‌احمد را روی دل پر از محبت خود می‌کوبیدند. از آن جمله میرزا حسین خان کسمایی آزادی‌خواه دوره‌ی اول مشروطیت که با دعوت و صلوات و سلام وارد جنگل شد. این دسته‌ی تازه‌وارد و تقسیم‌بندی آن‌ها مرا به یقین وادار نمود که این مخصوصاً از طرف متنفذین رشت مقیم تهران مأموریت دارند که به‌وسیله‌ی نفاق، جنگل را منحل نمایند. اول به‌جمله «**هیئت اتحاد اسلام**» ایراد نموده و ایراد لفظی گرفتند و چند نفر آخوند و سیدی که در رأس سیاست جنگل بودند [را] مسخره کردند. بالاخره به‌خیال خود به اصلاح بزرگی نایل، جمله‌ی «**هیئت اتحاد اسلام**» را تبدیل به جمله‌ی «**کمیته اتحاد اسلام**» نمودند و گفتند دنیای تازه دیگر افکار کهنه را نمی‌پسندد، سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر. این دسته، آنقدر حرف‌های ابله‌پسند و سامعه‌فریب زدند تا مردان ساده و بسیط افراد جنگل بالاخره، کلمه‌ی «**کمیته**» را به خواطر [به خاطر] متجددین و «**اسلام**» را برای خاطر ما کهنه‌پرستان باقی گذاشتند» (املشی: ۲۲۳).

گفته‌های بهاء‌الدین املشی به اندازه‌ی کافی گویاست و نشان می‌دهد که تحول مورد نظری که املشی آن را از چشم «متنفذین رشت مقیم تهران» و میرزا حسین خان کسمایی عضو اجتماع‌یون عامیون در دوره‌ی مشروطیت و عضو حزب دموکرات وقت می‌بیند، چه نوع تحولی در تشکیلات جنگل است. او روشن می‌کند که در رأس این تقابل، میرزا حسین خان کسمایی را بیش از دیگران مؤثر و مقصر می‌داند (برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به: روایتی نو از جنبش و انقلاب جنگل، ناصر عظیمی صص ۳۰ - ۴۰).

با غلبه‌ی جناح رادیکال جنبش جنگل به رهبری کوچک‌خان و میرزا حسین خان کسمایی در تشکیلات جنگلیان، از نظر ما از این زمان یعنی از تابستان ۱۲۹۷ خورشیدی دیگر حاج‌احمد کسمایی در تداوم جنبش جنگل برای خود جایگاه مهمی نمی‌دید.

اما در همین تابستان یعنی در مرداد ۱۲۹۷ خ یک تحول بزرگ دیگر نیز در گیلان اتفاق افتاد که برای جنگلیان مهم بود. قوای انگلیسی مستقر در بغداد و ایران تصمیم گرفتند که به نیروهای سفید ضد انقلاب اکتبر که در نیمه ی جنوبی روسیه حضور گسترده ای داشتند کمک کنند. در نتیجه با نیرویی بزرگ به گیلان حمله کردند و در مجموع جنگلیان را در محور منجیل - رشت - انزلی شکست دادند و این محور را از دست جنگلیان در آوردند. با از دست دادن رشت و انزلی و دره ی سفیدرود، دولت مرکزی نیز حکمران خود را که سردار معظم خراسانی ( تیمور تاش بعدی ) بود به گیلان فرستاد. از این رو از مرداد ۱۲۹۷ خ تشکیلات جنگلیان در گیلان به دو بخش جداگانه ی شرق و غرب تقسیم شد. در شرق رهبری تشکیلات به دست دکتر حشمت و در غرب به دست کوچک خان بود. در نقشه ی ۲ این وضعیت جغرافیایی سیاسی نمایانده شده است.



نقشه ی ۲. قلمرو جنگلی ها و دولتیان و انگلیسی ها از مرداد ۱۲۹۷ خورشیدی تا راهپیمایی جنگلیان

از این زمان فشارها از طرف دولت مرکزی و انگلیسی ها رو به افزایش گذاشت. محاصره کامل شد و حمله و هجوم به جنگلیان در شرق و غرب گیلان دو چندان شد. از طرف دیگر با توجه به اطلاع از اختلاف حاج احمد و کوچک خان، مذاکره با حاج احمد نیز از طرف دولتیان و انگلیسی ها افزایش یافت و سرانجام او را راضی به ترک تشکیلات جنگلیان کردند. او در ۷ اسفند ۱۲۹۷ خورشیدی خود را تسلیم کرد.

### تسلیم همزمان دکتر حشمت

اسناد غیر قابل انکاری وجود دارد که دکتر حشمت نیز همانند حاج احمد کسمایی در همان اسفند ۱۲۹۷ و یا در اوایل فروردین ۱۲۹۸ خ خود را تسلیم قوای دولتی کرده و آن گونه که سعد الله درویش گفته است، جنگلیان از تسلیم شدن او در این زمان خبر نداشتند: « به او تأمین داده بودند و [ ما ] همگی بی اطلاع بودیم» (خاطرات درویش، ص ۲۰۹). اگر این گفته ی سعدالله درویش یعنی یکی از نزدیک ترین یاران کوچک خان درست باشد، این بدان معنی است که دکتر حشمت این اقدام خود را از جنگلیان پنهان کرده بود.

در هر حال در مورد مذاکره ی دکتر حشمت و تسلیم او تنها چند سند ارائه می شود. نخستین سند از خاطرات سرتیب علی اکبر درخشانی انتخاب شده است که این زمان افسری در قوای قزاق استاروسلسکی یعنی رئیس قوای اعزامی قزاق به گیلان بود: « در این موقع [ اواخر اسفند یا اوایل بهار ۱۲۹۸ ] دکتر حشمت از اهالی طالقان که مستقلاً خیالات کوچک خان را پیروی و هم در لاهیجان ادارات کشوری و قوای مسلحی برای خود تشکیل داده بود، بمحض استماع ورود اردوی [ ما قوای قزاق ] به رشت، شخصاً به رشت آمده و نزد فرماندار و قوا اظهار اطاعت نمود. از طرف فرمانده کل قوا به او تأمین و اجازه داده شده بود به لاهیجان مراجعت نموده،

قوای خود را منحل و اسلحه خود را حاضر به تسلیم و تحویل نماید. [اما] دکتر حشمت به لاهیجان مراجعت نموده و تغییر عقیده داده و عدم اطاعت خود را به دولت ابراز داشت» (خاطرات سررتیب درخشانی ص ۵۷).

دومین سند را محمد علی گیلک ارائه کرده است که مربوط است به بازجویی دکتر حشمت. بازجوی دکتر حشمت یعنی سرهنگ عبدالجواد قریب (متین الملک) نیز به دکتر حشمت یادآوری می کند که او آمده بود رشت و قول داده بود که نه فقط خود را تسلیم کند بلکه کوچک خان را نیز راضی به تسلیم نماید: «شما که آمده بودید قونسولخانه انگلیس با حضور من و اعتبارالدوله و میرزا حسن خان صاحب و حاج آقای کوچصفهانی و معزالسلطنه کجوری (رضا خواجوی)، قول داده بودید بروید کوچک خان و همراهان او را با خود تسلیم دولت کرده از خر شیطان پیاده شوید. پس چرا به عهد خود وفا نکردید و به قوای دولت تسلیم نشدید، سهل است به نیروی دولت اعلیحضرت شاهنشاهی نیز حمله کرده و جنگ نمودید» (محمد علی گیلک ۱۳۷۴ صص ۲۱۸-۲۱۹). دکتر حشمت ضمن تایید تلویحی این قول داده شده به قوای دولتی در رشت، در پاسخ او گفته بود که: «خیلی جای تعجب است که سبب این عهد شکنی خود شماها بودید. زیرا به من آنقدر فرصت ندادید تا با میرزا کوچک خان داخل مذاکره شده، نتیجه را به شما گزارش دهم. همینکه دولت از نفاق بین حاج احمد و میرزا در فومن استفاده کرد و چنگال خود را در قلب جنگل فرور برد، دیگر برای هیچکس مجالی باقی نگذاشتید، فوراً تعقیب و مرا تهدید نمودید» (محمد علی گیلک، همان، ص ۲۱۹). چنان که پیداست دکتر حشمت این ملاقات و مذاکره و تسلیم شدن خود و کوشش برای تسلیم کردن کوچک خان را انکار نمی کند تنها می گوید که شما فرصت لازم ندادید تا با کوچک خان در این زمینه مذاکره و صحبت کنم.

طبق منابع متعدد، دکتر حشمت از زمان تسلیم شدن، زیر شکنجه بوده و تا جایی که تا کنون دریافته ایم او از همان آغاز تسلیم شدن در خرم آباد تنکابن زیر فشار شدید و توهین و تحقیر بوده است. اما توهین و تحقیر و شکنجه فقط متوجه ی او نبود بلکه حاج احمد کسمایی نیز زیر فشار و شکنجه بود. بازجوی دکتر حشمت که بازجوی حاج احمد کسمایی نیز بوده، خطاب به دکتر حشمت شاهکارهای ردیالانه ی خود را چنین تعریف می کند: «حاج احمد و بستگان او با آنکه به قید قسم به قرآن به ما تسلیم شده بودند با این وصف فریب آنها را نخورده و دستگیرشان کردیم. دیشب جای خالی بود ببینی حاج احمد کسمایی و برادرش ابراهیم را در همین باغ بعد از کتک زدن که غش کرده بودند، دستور دادم کشان کشان آنها را در همین رودخانه بیفکنند. وقتی به هوش آمدند، حاج احمد را زیر پله عمارت حاج شیخعلی، حبس کردند و گفتم به جای غذا، ماهی شور گندیده با یک تکه نان خشک به وی بدهند» (گیلک ص ۲۲۰). خود حاج احمد کسمایی نیز در یادداشت هایش می نویسد: «زمانی که زادگاه من کسما مورد هجوم قرار گرفت، مرا توقیف کرده و به رشت آوردند و همراه با ده تن دیگر وارونه به درخت بستند و آن قدر چوب زدند که همه پوستم ترکیده و خونین شد و زیر چوب از حال رفتم» (ص ۱۰۹). بنابراین هر دو شخصیت تسلیم شده، شکنجه و زجر کشیدند و حتا در مواقعی توسط یک نفر و زیر یک سقف تحت فشار و شکنجه بودند.

آخرین سندی که در اینجا ارائه می شود که تسلیم شدن دکتر حشمت را همزمان با حاج احمد و قبل از حرکت مجاهدین جنگل از غرب به شرق گیلان نشان می دهد، در واقع دو سند مرتبط با هم است. در سند

اول که تاریخ ۹ رجب ۱۳۳۷ قمری (یعنی ۲۰ فروردین ۱۲۹۸ خ) دارد از جانب استاروسلسکی فرمانده ی قزاق که با امضای «فرمانده ی قوای اعزامی به گیلان»، خطاب به عبدالجواد قریب (متین الملک) یعنی همان کسی که بعدن بازجوی دکتر حشمت نیز بود، نوشته شده است. فرمانده ی قزاق او را مورد سرزنش و حتا تهدید قرار داده که چرا این همه امان نامه برای افراد صادر می کنید: «آقای میرزا جواد خان متین الملک، عدۀ نفراتی که تامین نامه به دست آنها داده اید چند نفر است؟ و اسامی آنها را با حکمی که در این خصوص به آنها داده شده است به نزد اینجانب بفرستید تا اطلاع حاصل شود که شما به چه اطمینان و اعتبار این امان نامه را داده اید؟» (سعد الله درویش، ص ۲۰۶). متین الملک از موضعی کاملن دفاعی به فرمانده ی قوای اعزامی پاسخ داده است: «عدۀ نفراتی که به آنها تامین داده شده است ۴۳ نفر و اسامی از قرار صورتی است که تقدیم حضور مبارک می شود. در خصوص اینکه به چه مناسبت به آنها تامین نامه داده شده، توضیح این است که در اوایل ورود به رشت، کاپیتن ونگهام نماینده دولت سیاسی دولت انگلیس چنین مصلحت دیدند [به] بعضی اشخاص که قبلاً اطاعت و تمکین خود را به دولت علیه اعلام نمایند و التزام نامه دهند، تامین نامه داده شود تا اسباب اطمینان سایرین گردد و شاید عدۀ بیشتری برای اطاعت دولت حاضر شده تا از عدۀ یاغیان کاسته شود». او سپس توضیح بیشتری می دهد و می گوید که به دکتر حشمت نیز امان نامه ی مشروط داده شده است: «.. از این این ۴۳ نفر که به آنها تامین داده شد، ۳۴ نفر آنها اتباع و لیدرهای دستۀ حاجی احمد هستند. **یک نفر دکتر حشمت که تامین مشروط - به شرط تسلیم اسلحه - برای او فرستاده شده.** فقط ۸ نفر دیگر اشخاص متفرقه هستند» (سعدالله درویش، ص ۲۰۷). بدین ترتیب در تاریخ ۲۰ فروردین بنا به گفته ی سرهنگ عبدالجواد قریب، دکتر حشمت امان نامه گرفته بود و قول تسلیم شدن داده بود. دقیقن نمی دانیم که چند روز قبل از ۲۰ فروردین این امان نامه صادر شده و دکتر حشمت در چه تاریخی به رشت آمده و با دولت مذاکره کرده است. به احتمال زیاد باید حداکثر چند هفته ای بعد از تسلیم شدن حاجی احمد و بی تردید قبل از راهپیمایی بزرگ جنگلیان از غرب به شرق گیلان بوده است. چون به گفته ی راپرتچی دولت مرکزی در تلگرافخانه ی لاهیجان (که دو روزی به اسارت جنگلی ها در آمد)، جنگلی ها در ظهر ۲۴ فروردین ۱۲۹۸ به لاهیجان رسیدند و روز ۲۶ فروردین آنجا را ترک کردند (فتح الله کشاورز: ۱۲۰). از این رو می توان گفت که تسلیم شدن دکتر حشمت و حاجی احمد تقریبین همزمان انجام شده و بی تردید پیش از کنده شده مجاهدین گیلانی از غرب گیلان و فرارشان به شرق گیلان بوده است.

### پاسخ به پرسش اولیه

اکنون بازگردیم به پرسش اولیه و دوباره آن را تکرار کنیم: آیا تفاوتی بین اقدام دو شخصیت در تسلیم شدنشان به دولت وجود داشته است؟ اگر وجود نداشته چرا تا این حد بین دوشخصیت تاریخی این همه تفاوت قائل شده ایم؟ و اگر تفاوتی هست، این تفاوت از کجا منشاء گرفته است؟ و سرانجام این که چرا این موضوع تا کنون در روایت رسمی به صورت یک تابو درآمد است؟ پاسخ اولیه ی به این پرسش ها این است که بی تردید از نظر اخلاقی تفاوتی بین تسلیم شدن دکتر حشمت و حاجی احمد وجود ندارد. آن ها چنان که در بالا گفته

شد به طور همزمان خود را از تشکیلات جنگلیان کنار کشیده و جدا از نظر تشکیلات جنگلیان و به ویژه رهبری آن خود را تسلیم دولت کرده بودند. هر دو بنا به دلایلی که برای خود داشتند دست از همکاری با جنگلی ها برداشتند. می دانیم که حاجی احمد در خاطراتش گفته است که: «با توجه به شرایطی که وجود داشت و [پیش تر] یاد کردم، چون نه امکان گریختن موجود بود، نه شرایطی برای ادامه مبارزه و از سوی دیگر کمیته اجرائیه و شورای هیات اتحاد اسلام [ونه کمیته ی اتحاد اسلام] با توجه به شرایط، پایان مبارزه مسلحانه را اعلام کرده و دستور داده بودند که افراد تابع نهضت فعلاً به کار و زندگی خودشان برگردند» (یادداشت های حاجی احمد کسمایی، ص ۱۰۷). دکتر حشمت هم چنان که محمد علی گیلک نقل کرده بعد از این که کوچک خان در جنوب خرم آباد تنکابن به مجاهدین گفت که دیگر نمی توانیم با این تعداد بزرگ یک جا حرکت کنیم و باید دست دسته به فومناات برگردیم، دکتر حشمت نظر خود را اعلام کرد: «دکتر حشمت با این عقیده موافق نبود و تصور میکرد حتماً دستگیر خواهد شد... به همین واسطه فکر خود را علناً به میرزا اظهار داشت ولی میرزا او را از این عمل منع نمود و صریحاً گفت که به این دولت نباید اطمینان کرد» (گیلک ص ۲۰۶).

آن ها هر استدلالی برای خود داشتند، اقدامشان در تسلیم شدن به دولت از نظر اخلاقی تفاوتی با هم نداشت. حتا اگر روایت سعدالله درویش را بپذیریم که دکتر حشمت امان نامه گرفتن خود را از سران جنگل مخفی کرده بود، شاید بتوان حتا نظر دیگری ابراز کرد. در هر حال روایت رسمی و حتا عمومی بر این دو اقدام مشابه، یکسان نبوده و نیست. به طوری که برای پاس داشت یاد دکتر حشمت آئین ها بسیار برپا می شود و نام او بر در و دیوار شهر و ده در گیلان و حتا بیرون از گیلان آذین بسته است اما از حاج احمد نه فقط یادی نمی شود بلکه اگر هم یادی شود با طعن و لعن یاد می شود. به نظر می رسد که تفاوت ها را باید در حوزه ی سیاسی و عملی جستجو کرد:

نخست این که تاثیری جدایی حاج احمد از کوچک خان و پیوستنش به دولت از نظر سیاسی و نظامی برای تشکیلات جنگلیان پدید آورد، بسیار وحشتناک بود و این تشکیلات را به طور موقت به کلی فروریخت و آن ها را تا مرز نابودی پیش برد.

دوم این که اگر چه حاج احمد لیدر اصلی جنگلیان در غرب گیلان نبود و بر عکس دکتر حشمت لیدر جنگلیان در شرق گیلان بود، اما نفوذ حاج احمد در غرب گیلان چنان وسیع و گسترده بود که بدون او نمی شد تشکیلات جنگل در مرکز اولیه ی آن یعنی کسما و گوراب زرمیخ ادامه پیدا کند. در نتیجه این ضربه فقط موقتی نبود بلکه دائمی نیز بود. شاید پنهان ماندن گرفتن امان نامه همزمان با تسلیم شدن حاج احمد (که آن را همه به آشکار می دانستند)، سبب شد تا واگویه های اولیه ی جنگلیان و هوادارانشان در خصوص خیانت بر روی حاج احمد متمرکز شده و این واگویه ها شکلی از یک دیسکورس اولیه را شکل داد که امکان زدودن آن بعدها نیز دشوار شد. به همین دلیل به گفته ی جهانگیر سرتیپ پور پس از پیروزی انقلاب جنگل و آمدن کوچک خان به رشت، یکی از اولین کارهایی که کوچک خان و حتا احسان الله خان کردند رفتن به بر سر قبر دکتر حشمت در چله خانه ی رشت بود و کوچک خان بر سر قبر او گریست و احساسات بسیار به خرج داد (سرتیپ پور، گیله وا، شمار ۱۵۰). در نتیجه در ساخت این دیسکورس به نظر می رسد که پنهان ماندن گرفتن امان نامه توسط دکتر حشمت همزمان با گرفتن امان نامه توسط حاج احمد، نقشی مهم داشته است. سال ها بعد که

موضوع گرفتن امان نامه همزمان با حاجی احمد آشکار شده، دیگر این گفتمان یا همان دیسکورس شکل واقعی خود را گرفته بود و حتی به صورت یک «تابو» درآمد بود که گویا کسی حق نداشت از این تشابه ی اقدام همزمان سخنی بر زبان بیاورد.

اختلاف موجود بین جریان رادیکال جنگلیان و جناح سنتی به رهبری حاج احمد نیز یکی دیگر از عواملی بود که در شکل گیری دیسکورس مورد بحث و شکل تابویی آن، موثر و مهم بود.

شاید مهم تر از همه این باشد که دکتر حشمت پس از تسلیم شدن و به ویژه به هنگام اعدام استوار و محکم بر سرِ دار رفت. تصویری که جهانگیر سرتیپ پور یعنی کسی که در زمان صحنه ی اعدام حضور داشت از استواری دکتر حشمت به هنگام اعدام به دست داده ، هیچ نشانی از تسلیم شدن ندارد (نگاه کنید به گیله وا، شماره ی ۱۵۰). به باور ما این استواری و شجاعت کم نظیری که او در لحظه ی اعدام از خود بروز داد (برخلاف تزلزلی که او همانند حاجی احمد در تسلیم شدن داشت)، از عذاب وجدانی بود که دکتر حشمت در جدایی از کوچک خان در ذهن و ضمیر خود داشت. همه ی کسانی که در لحظه ی آخر جدایی دکتر حشمت از کوچک خان در جنوب خرم آباد تنکابن حضور داشتند، روایت می کنند که کوچک خان با وجود اصرار دکتر حشمت بر تسلیم شدن، صحنه ای احساسی شگفت انگیزی پدید آورد و دکتر حشمت را با وجود رفیق نیمه راه بودنش، بوسید و همه ی حاضران از این صحنه به گریه افتادند و سپس از او خداحافظی کرد، بدون این که گله و شکایتی از خود نشان دهد. این رفتار انسانی او در جنبش های چریکی قرن بیستم اگر نگوییم بی نظیر باید گفت کم نظیر بوده است. ما اکنون می دانیم که در جنبش های چریکی قرن بیستم اگر رهبری تشکیلات حتی به طور تلویحی هم متوجه می شد که یکی از اعضاء بسیار پایین تر از رده ی دکتر حشمت به اصطلاح بریده و می خواهد خود را تسلیم دشمن کند، تصمیمات حاد می گرفتند. در چنین مواقعی اگر وضعیت تشکیلات اجازه می داد برای مدتی او را ایزوله و تحت مراقبت شدید قرار می دادند تا اطلاعات او سوخته شود و دشمنانشان نتوانند از آن بهره بگیرند. و بسیار اتفاق افتاده که در غیر این صورت برای امنیت تشکیلات، چنین عضوی را اعدام کرده اند. در آن لحظه ی خطرناکی که همه جا قزاقان و به ویژه قوای فتودال های محلی که همه ی راه و چاه را به خوبی می دانستند، نظیر قوای سردار مقتدر تالش و برهان السلطنه ی طارمی به کمک قزاقان دولتی شتافته بودند تا در زدن ضربه ی آخر سهیم باشند و چون مور و ملخ در کوه و دشت تنها به دنبال کوچک خان و رد پای او بودند، کوچک خان تمام رسم اخلاقی و انسانی را برای جدایی از یک یار دیرین به جا آورد. این رفتار نشان می داد که برای او اخلاق انسانی بسیار فراتر از منافع تشکیلاتی بود. به باور نگارنده همین رفتار اخلاقی کوچک خان بیش از پیش وجدان معذبی برای دکتر حشمت به وجود آورده بود و او می خواست سرهنگ عبدالجواد قریب را که در قرق کارگذاری رشت در جمع مردم برای تحقیر او صحنه آرایبی کرده بود، به خواری بکشد و برای یار دیرین خود کوچک خان پیام اخلاقی ویژه ای بفرستد. برای همین به گفته ی ناظران در لحظه ی آخر یعنی زمانی که سرهنگ عبدالجواد قریب حکم او را قرائت می کرد، استوار به سوی چوبه ی دار پیش رفت و طناب دار را خود به گردن خود انداخت. وجدان معذب او می خواست پیغامی برای کوچک خان داشته باشد: «من اشتباه کردم ولی از بودن با شما پشیمان نیستم!» این صحنه ی تاریخی، وجهی اسطوره ای و آئینی به شخصیت او داد. به ویژه این که مردمان بسیاری شاهد این صحنه بودند. در نظر مردم او مظلومانه شهید شده بود و این رسم جوانمردی نبود که در حق او روا شده بود.

به باور ما این عوامل (به ویژه صحنه ی اعدام)، دکتر حشمت را از حاجی احمد جدا می کرد و به دیسکورس رسمی فرصتی مغتنم برای رواج روایت خود می داد. اما انصاف نیست که این صحنه ی ناهشيار تاریخی را که برای دکتر حشمت پدید آمد و او را در هاله ای از تابویی مقدس پیچید و در همان حال چنین صحنه ای اگر

چه ناهشیار برای حاج احمد کسمایی پدید نیامد، بستری برای داوری دور از انصاف قرار دهیم. ما می دانیم که حاج احمد کسمایی برای مبارزه با اشغال گران روسی در بنیانگذاری جنبش جنگل سهمی مهم داشت و در این راه با وجود تسلیم شدنش به دولت وثوق الدوله ، تمام هستی خود را از دست داد، رنج ها کشید و تا آخر عمر از طعن و لعن روایت رسمی و دیسکورسی که ایجاد شده بود در رنج بود و در رنج نیز جان داد.

.....

- این مقاله در مجله ی گیله وا، شماره ی ۱۵۱، سال ۱۳۹۷ ، چاپ رشت منتشر شده است.